هوالعلیم

نگاهی بر رابطه خودشناسی و خداشناسی

من عرف نفسه فقد عرفه ربّه

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آیة اللّه حاج سیّد محمد حسین

حسینی تهرانی

قدّس اللّه نفسه الزّکیّه

مکتب وحی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحدلله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

و لعنَةُ اللهِ علی أعدائِهِم اجمعین

اولین لوازم سلوک چیست؟

اوّل چیزی که بعد از تنبّه و یقظه و بیداری، در این راه [سیر و سلوک و عرفان] لازم است، این است که ما به خود بیاییم و ببینیم که هستیم؟! چه هستیم؟! بله، ما یک انسانیم! صبح از خواب بلند می‌شویم، تا شب زحمت کشیده و فعالیّت می‌کنیم، دو مرتبه می‌خوابیم، فردا تکرار و پس‌فردا تکرار، روزها می‌گذرد و هرکس از افراد بنی آدم خود را به کاری مشغول می‌کند و متوجّه نیست که این کارها را برای چه می‌کند؟ برای چه آمده؟ چه هدفی دارد و مقصودش چیست؟ و چرا امروزش گذشت؟ این امروز یک سرمایه عمری بود که خدا به او عنایت

کرد، چرا گذشت و در مقابل این گذشتِ روز چه به‌دست آورد؟ اگر چیزی به‌دست آورده باشد، خوشا به سعادتش! چون یک روز عمرش گذشت و در مقابلش یک چیزی کسب کرد؛ و اگر چیزی به‌دست نیاورد مغبون است.

مغبون و زیانکار از دیدگاه رسول خدا کیست؟

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: **«مَن استَوَی یَوماه فَهو مَغبونٌ»**؛ کسی که دو روزش با همدیگر مساوی باشد مغبون است[1]. چون یک روز عمر گذشت و برای این یک روز عمر چه دستگاه‌هایی کار کرد، تا اینکه انسان یک روز عمر کند، غیر از خدا کسی نمی‌داند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *** تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار *** شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری[2]

یک روز از حیاتی که ما داریم، به حرکت شمس و قمر و کهکشان‌ها بستگی دارد. ذرّات تمام درخت‌های عالم، تمام حیوانات عالم، تمام

۱.وسائل الشیعة، ج ١٦، ص ٩٤.
۲.گلستان سعدی، دیباچه، بیت ٦ و ٧.

موجودات عالم، به همدیگر مرتبط و یک وجود واحد را تشکیل می‌دهند و تمام اینها در این حیات امروز انسان مؤثّرند؛ به طوری که اگر در سلسله علل و معلولات این یک روز حیات گرفته بشود، همه آنها به هم می‌خورند. پس اینها همه برای این است که ما یک روز عمر کنیم و یک روز جلو برویم و یک روز پرده‌های غفلت از چشمانمان برداشته شود، حجاب برداشته شود، با خالق خودمان، مسیر خودمان، هدف خودمان، مبدأ و معاد خودمان آشنا شویم.

اگر این‌طور باشد، آرام، ساکت، صامت، خوش‌دل، پربهره، پرنور، با نشاطِ کامل مثل آدمی که در روز امتحان قبول است و سرافراز و شاگرد اوّل هم شده و ورقه‌اش را دست می‌گیرد و می‌آید و از هیچ‌چیز هم باک ندارد؛ قبول است دیگر!

و امّا خدای ناکرده اگر به غفلت بگذرد و شب امتحان برسد و انسان بخواهد کار یک سال را در یک شب انجام بدهد و فردا به این شاگرد و به آن شاگرد التماس کند، آقا به من برسانید، ما را فراموش نکنید، اینها همه موجب سر شکستگی و شرمندگی است!

در مکتب توحید مقصد کجاست و زاد و

راحله چیست؟

ما در این راه باید اوّل حرکت کنیم و بدانیم که راهِ خداست؛ ما مسافریم، مقصد داریم؛ مسافر بودنِ ما نفس ماست، مقصد خداست؛ راهی را که حرکت می‌کنیم راه بیابان یا بالای کوه نیست، عبور از صفات نفس است؛ یعنی این صفات را باید تغییر بدهیم، صفات منفی تبدیل به مثبت بشود، صفات سیّئه تبدیل به حسنه بشود، حجاب‌ها از بین برود، روز به روز نور و ادراک بیشتر بشود، از تقیّد و تحدید و این محدودیّت عالم مادّه و تعلّقات، خودمان را به عالم مجرّدات و عالم نور برسانیم و به آنجا نزدیک بشویم؛ این عبارت است از حرکت در نفس. مقصدمان هم خداست.

مسافر زاد می‌خواهد، راحله می‌خواهد؛ زادمان توکّل بر خدا و راحله‌مان استعانت از پروردگار و عمل به قرآن و سنّت پیغمبر و منهاج ائمّه علیهم السّلام است، اینها همه زادِ راه هستند؛ باید بگیریم و حرکت نموده و مسافرت کنیم و به مقصد برسیم.

این راه، رفتنی است. این راهی است که رفته‌اند.

و انسان هم نباید بگوید من چنین و چنانم و قابلیّت ندارم، اینها همه‌اش حرف است؛ همین قابلیّتی که انسان دارد مگر از خانه پدرش آورده؟! اینها همه‌اش دست پروردگار بوده، عنایت بوده، داده و باز هم می‌دهد. خدا که با ما دشمنی ندارد، خدا که با ما سابقه سوء ندارد، از رحمت خود، ما را به وجود آورده است و ما هم به سوی رحمت خدا می‌رویم، به سوی رحمت خدا حرکت می‌کنیم؛ آن‌وقت خدا انسان را روی این سلسله طویله ـ مسافت‌ها از نطفه و حالات مختلف جنین و بعد دنیا ـ خلق کرده باشد، و بعد این انسان را در امور مثلا خیلی جزئی مهمل بگذارد و اعتناء نکند؟! و بگوید من با تو می‌خواهم ریش‌خندی کنم! من می‌خواهم با تو دهان کجی کنم ای انسان! استغفر الله! اگر انسانی بخواهد با یک انسان این کار را بکند، انسان او را تعییب می‌کند.

پس خدا خیر محض و رحمت محض است، و ما را هم به خیر و رحمت محض دعوت کرده. هرجا ما ببینیم که نظرمان خلاف این باشد، این از آنِ خدا نیست؛ او را در خودمان باید بجوییم و درست کنیم که نظر ما اشتباه است و الاّ خداوند خیر محض

است.[1]

تفسیر حدیث «مَن عرفَ نفسَه فقد عرفه ربّه»

«اگر می خواهی خدا را پیدا کنی، خودت را پیدا کن. عیب ما این است که ما خودمان را گم کرده ایم، خودمان را نشناخته ایم، دنبال معرفت نفس نرفته ایم ببینیم خودمان کی هستیم؟! به دنبال علوم خارج رفتیم؛ من باب مثال یکی دکتر شده، یکی فیزیکی شده، یکی شیمیست شده، یکی مهندس فلان شده، یکی عالم شده، یکی مفسّر شده، محدّث شده، یا فقیه شده منهای عرفان؛ ولی نرفته ایم خود را پیدا کنیم که چه کسی هستیم که اگر من خودم را شناختم و بعد از این که از شناخت ذات خود مستغنی شدم، حالا می روم دنبال علوم خارجی، خب مبارک است؛ ولی هنوز من بیچاره خودم را نشناخته ام!

اینکه **«مَن عَرَفَ نَفسَه فَقَد عَرَفَ رَبَّه»** از نفیس‌ترین کلماتی است که آمده و شواهد عجیب و غریبی دارد، [به دلیل] این است که انسان بایستی

۱.آیین رستگاری، ص ۲۸.

خدا را در خود بیابد. در ذات انسان سرّ خداست؛ خدا با ذات انسان معیّت دارد؛ ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾[1] هرجا باشید خدا با شماست، با حقیقت شماست. [لذا] برو خود را پیدا کن و بشناس تا خدا را پیدا کنی.

سیمرغ یک موجودی خارج از حقیقت نیست، و لذا دیده هم نمی‌شود و در حکایت طیور هم دیده نشد، چون به آن شکل قابل دیدن نیست؛ ولی حقیقت آن سیمرغ، سی مرغ است [یعنی] برو عبور کن از این مراحل، از این شهوات، از این غفلات، از این چشمه‌ها، از این آب‌ها، از این لجن‌زارها، از این مرداب‌ها، از این جیفه‌ها تا بتوانی به آن مقام سیمرغ برسی و آن را پیدا کنی.

این کنایه از این است که همیشه انسان باید همّتش بلند باشد مثل آن سی تا مرغ که گفتند: ما باید برویم و پیدا کنیم؛ چشمه، آنها را گول نزد، آب آنها را گول نزد. مثلاً طایفه کبوتران که به مانند خودشان مایل بودند، آنها یک‌جا پایین آمدند، آنها امثال

۱.عوالی اللئالی، ج ٤، ص ۱۰۲؛ الله شناسی، ج ۲، ص ۵۵: «کسی‌که خود را شناخت، تحقیقاً پروردگارش را شناخته است.»

خودشان را دیدند و گول نخوردند؛ امثال انسان در شرف و مقام و فلان و فلان گول نخوردند، هی رفتند، رفتند، رفتند و گفتند که ما می‌رویم دنبال سیمرغ تا پیدا کنیم؛ آخر تا کی ما در جهالت باقی باشیم؟! آفتاب هم به آنها تابید، اعتناء نکردند، رفتند و به مقصد هم رسیدند. حکایت، خیلی حکایت لطیفی است و خیلی لطیف و خوب این معنا را برای انسان مجسّم کرده است.

این قضیّه **«مَن عَرَفَ نَفسَه فَقَد عَرَفَ رَبَّه»** به اصطلاح منطقی عکس نقیض آیه ﴿نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُم أَنفُسَهُم﴾ «خدا را فراموش کردند و خداوند نفس آنها را از یاد آنها برد» می‌باشد. آیه قرآن [که دارد] ﴿نَسُواْ ٱللَّهَ﴾ «اینها خدا را فراموش کردند، خدا نفس‌های آنها را از یادشان برد.» یعنی چه؟

یعنی کسی که نفسش از یادش نرود و متوجّه نفسش باشد و عارف به نفسش باشد، همیشه به یاد و ذکر خداست و به یاد لقاء و عرفان خداست؛ پس عرفان خدا مترتّب بر چیست؟ مترتّب بر شناخت

خود انسان است؛ و این راه هایی هم که در شریعت مطهّر ذکر شده، همه اینها برای همین معناست و معنایش این است که انسان را پاک کند و لذا می گوییم که هر عملی که برای خدا باشد قبول است.

«برای خدا» یعنی چه؟ یعنی غرضی، مرضی، نیتّی، ریایی، چیزی در آن نباشد؛ للّه باشد که انسان را پاک می کند و به همان سیمرغ و همان مقصد می رساند.

نماز بخوان، برای طهارت نفس؛ روزه بگیر، برای طهارت نفس؛ انفاق کن، برای طهارت نفس. خدا نمی‌توانست مثلاً یک مالی بدهد و تمام این فقرای دنیا هم غنی بشوند؟! چرا به ما می‌گوید: باید بروی زحمت بکشی، عرق بریزی، آن‌وقت بروی خمسش را بدهی؟! خب، این تطهیر است؛ خمس دادن، تطهیر نفس است.

انسان به مال علاقه دارد، دادن در راه خدا ـ نه در راه غیر خدا ـ برای انسان تطهیر می‌آورد، تقرّب می‌آورد. خدا مگر نمی‌توانست اراده کند انسان شب هم بلند نشود و در نصف شب زمستان سرد وضو بگیرد، برای خدا دو رکعت نماز بخواند؛ ولی این کار را گفته بکن برای اینکه نفس تو پاک بشود،

آلودگی‌ها از بین برود. آن‌وقت، یک‌مرتبه ببینیم که آنچه را که به انسان می‌گفتند و آدم خیال می‌کرد که این قیامت و لقاء خدا و روحانیّت و معنویّت، کذب و دروغ است، همه اینها صحیح بوده است.»[1]

۱.آیین رستگاری، ۷۲.